

بررسی نقش مغیره بن شعبه در استلحاق نسب زیادبن عبید به ابوسفیان و پیامدهای آن

غلامعلی سلیم گندمی

دانشجوی دکتری گروه تاریخ اسلام، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

Sobhan.sg1380@yahoo.com

غفار پور بختیار (نویسنده مسئول)

استادیار گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

porbakhtiarghafar@yahoo.com

عبدالعزیز موحد

استادیار گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

Movahed2011@yahoo.com

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۱۱ سال ۱۷ شماره ۶۷- صفحه ۶۳-۴۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۱۳

چکیده:

زیادبن عبید یکی از سه ضلع مثلث مشاورین معاویه بود که تا پایان دوره خلافت خلیفه سوم، فقط کار دبیری بصره را برعهده داشت. و به محض ورود امام علی(ع) به عرصه خلافت با ارتقاء جایگاه، خود مسند امارت فارس را با منابع عظیم ثروت در دست گرفت. وی بعنوان یکی از چهار داهی مشهور عرب، مشهور بود و با تکیه بر درایت و هوش سرشار خود توانست، جایگاه خود را بعنوان یکی از قدرت‌های بزرگ منطقه تثبیت نماید. اما دیری نپایید که وی به طمع دستیابی به آرزوی دیرینه خود و بدست آوردن خلافت شام، با وساطت سفیر معاویه (مغیره بن شعبه) و بدون توجه به نصایح امام علی، با قبول الحاق نسب خود به ابوسفیان، برادر معاویه شد. و گمان می‌کرد، با پذیرش این استلحاق، بزودی در حلقه اول رقیبان ولایت عهدی قرار خواهد گرفت. اما در نهایت او نه تنها به حکومت شام نرسیده بلکه مرگ زود هنگام زیاد قبل از خلیفه، مسیر ولایت عهدی یزید را نیز هموار نمود. محقق در این مقاله به طرح این سوال می‌پردازد که تاثیر اندیشه و انگیزه زیاد، در شکل‌گیری و پیشبرد روند استلحاق و نقش مغیره در آن چه بوده است؟ در پاسخ به این سوال باید گفت بنظر میرسد انگیزه زیاد در استلحاق نسب خود به ابوسفیان نیل به قدرت بوده و مغیره نیز نقشی کلیدی در این الحاق برعهده داشته است. روش تحقیق نیز توصیفی بوده که با استفاده از منابع و اطلاعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

کلید واژه‌ها: زیادبن عبید، استلحاق، برادر خوانده، ولایت عهدی

بدون شک اساس تئوری نظام اسلام اعتقاد به معرفی جانشین حاکم دین، براساس یک سری شاخص‌ها و شایستگی‌ها می‌باشد. با این حال، متأسفانه بسیاری از حاکمان در طول تاریخ اسلامی، بدون توجه به شاخصه‌ی شایسته‌سالاری و تنها برای نیل به اهداف شخصی، به نصب و جابجایی والیان می‌پرداختند. همین بی‌توجهی در بسیاری از موارد پیامدهای ناگواری را به همراه داشت و آتش جنگ‌ها را بخصوص در دوران خلفای اموی و عباسی شعله‌ور نمود. با اتکاء به متون تاریخی، بسیاری از حاکمان و زمامداران مسلمان به جای مدنظر قرار دادن فرامین اسلام و عمل به سنت و دستورات پیامبر اکرم(ص)، با ایجاد سنت‌ها و بدعت‌های جدید، جامعه را به سمت انحراف سوق داده‌اند. نمونه بارز این موضوع را می‌توان در خطای راهبردی معاویه در الحاق نسب زیادبن عبید به خاندان خود مشاهده نمود. معاویه با این ادعای مضحک، نخستین کسی بود که حکم پیامبر(ص) را آشکارا زیر پا گذاشته و زیاد نیز برای نیل به قدرت، با استلحاق نسب خود به معاویه، انگ حرام-زادگی را به جان خرید. از آنجایی که اهداف و انگیزه زیادبن عبید از این الحاق، کمتر مورد کنکاش محققین قرار گرفته و تا حدودی مغفول مانده است. کسانی نیز که در این زمینه قلم فرسایی کردند بیشتر به ارائه یک سری گزارشات رسیده بسنده نموده‌اند، از اینرو محقق با تتبع در منابع دست اول تاریخی مربوط به استلحاق، ضمن بررسی روایات نقلی با تکیه بر اصول عقلی، و با غربال برخی اضافات و اخبار پریشان، تلاش می‌کند سره را از ناصره باز شناسد و با آشکار کردن پشت پرده زیادبن عبید از پذیرش این موضوع، اهم انگیزه‌های او را که تا بحال در تاریخ اسلام مسکوت مانده است، را شناسایی و نقش مغیره را نیز در این تصمیم راهبردی مشخص نماید.

بهر حال آنچه مسلم است زیادبن عبید یکی از شخصیت‌های مهم و تاثیرگذار در تاریخ اسلام به حساب می‌آید. که در بعضی از حوادث مهم صدر اسلام نیز نقش‌های پیدا و پنهانی را برعهده داشته است. محقق در این مقاله به طرح این سوال می‌پردازد که تاثیر اندیشه و انگیزه زیادبن عبید، در شکل‌گیری و پیشبرد روند استلحاق و نقش مغیره در آن چه بوده است؟ در پاسخ به این سوال باید گفت بنظر میرسد انگیزه زیاد در استلحاق نسب خود به ابوسفیان نیل به قدرت بوده و مغیره نیز

نقشی کلیدی در این الحاق برعهده داشته است. روش تحقیق نیز توصیفی بوده که با استفاده از منابع و اطلاعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است، در رابطه با پیشینه تحقیق باید گفت هر چند کتبی بصورت مستقل در این زمینه تالیف نشده، اما بصورت متفرقه در برخی از کتب و مقالات به مسله اسلتحاق اشاراتی شده است. برای درک بیشتر این مطلب با تکیه بر جدول (۱) به برخی از منابع مرتبط با این موضوع می پردازیم.

جدول (۱) پیشینه تحقیق

ردیف	نوع اثر	موضوع	نویسنده	تاریخ نشر
۱	کتاب	کتاب علی و فرزندان، ترجمه: محمدعلی شیرازی	طه حسین	۱۳۵۴
۲	کتاب	کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام	زرین کوب، عبدالحسین	(۱۳۷۳)
۳	کتاب	کتاب جانشینی حضرت محمد(ص)، ترجمه: احمد نمایی،	مادولونگ، ویلفرد	(۱۳۸۵)
۴	کتاب	کتاب امام شناسی	حسینی طهرانی	۱۳۸۵
۵	کتاب	کتاب الغدیر فی الکتاب والسنة و الادب	عبدالحسین. امینی	(۱۴۱۶ق)
۶	مقاله	مقاله استلحاق زیادبه ابوسفیان انگیزه‌ها و پیامدها	بیک، هانیه، تفضلی، عباس علی	(۱۳۸۸)
۷	مقاله	مقاله نقش زیاد بن عبید در تکمیل تشکیلات اداری امویان.	بیک، هانیه وهمکاران	(۱۳۸۹)
۸	مقاله	مقاله مهاجرت‌های قبایل عرب از عراق به خراسان در دوره حکومت زیاد، رحمتی، محمدرضا		(۱۳۸۶)
۹	مقاله	مقاله زیاد بن ابیه چهره خشن تاریخ اسلام	سنگری، محمدرضا	۱۳۹۹
۱۰	مقاله	مقاله نقش زیادبن ابیه در تقویت و تثبیت حکومت بنی امیه	موسوی تیبانی، اکبر،	(۱۴۰۰)

تفاوت این پژوهش نسبت به آثار قبلی در این است که اثر پیش رو به صورت تحلیلی نگارش شده در حالی که در آثار قبلی مجال کمتری برای بررسی تحلیلی موضوع صورت گرفته است. از سوی دیگر مرور مطالعات گذشته حاکی از آن است که پژوهشی هایی که بصورت نظام مند به بررسی شخصیت زیاد و انگیزه های وی در چرخش ایدئولوژیک او از امت علوی به امویان، و علت پذیرش استلحاق توسط زیاد، بسیار اندک است.

استلحاق

استلحاق از ماده "لحق" بوده و به معنای آن است که انسان شخص دیگری را در نسب به خود ملحق کرده و او را در حمایت خویش قرار دهد. این مسئله بیشتر در مورد افراد معلول النسب به کار می‌رود و گاهی هم اسیران و موالی و افراد را شامل می‌شود (طبری، ۱۳۹۸: ۲۱۴/۵). با آنکه موضوع استلحاق زیاد به ابوسفیان که در دوره اسلامی اتفاق افتاد شهره عام و خاص شده است اما بر اساس پاره‌ای از مستندات، این مسئله ریشه در سنت‌های عربی داشته و از قوانین عصر جاهلیت است که بعد از ظهور اسلام پیامبر(ص) آن را از میان برداشت. در آن دوران هرگاه قبایل یا خانواده‌هایی از قوم و قبیله خود طرد می‌شدند برای ادامه بقاء و مقابله با خطرات احتمالی با بهره‌گیری از این قانون به قبایل دیگر ملحق می‌شدند. از لحاظ فقهی در سنت استلحاق، برای اثبات نسب دو شرط وجود دارد (صاحب الجواهر، ۱۳۹۸: ۱۶۸-۱۵۳).

شرایط عمومی: در استلحاق، الحاق نسب به دیگری با اقرار ثابت می‌شود. بدین معنا که شخص نسبت به دیگری ادعای پیوند نسبی کند.

شرایط خصوصی:

اگر فردی، فرزندی شخصی را که هم سن او و یا از او بزرگتر است را ادعا کند، این پیوند پذیرفته نخواهد شد.

اگر فردی ادعای پیوند نسبی، با شخصی را داشته باشد و در عین حال، فرد دیگری نیز چنین ادعایی نسبت به همان شخص مورد نظر ما را داشته باشد این الحاق پذیرفته نمی‌شود مگر با آوردن بینه و یا از طریق قرعه.

الحاق به فرد دیگری در صورتی قابل قبول است که نسب آن شخص، مجهول باشد و اگر نسب او معلوم باشد این ادعا پذیرفته نمی‌شود.

یکی از مسائل مورد مناقشه بین محققین آداب و رسوم مردم جزیره العرب، پیش از اسلام است. آنچه مسلم است در میان عرب بادیه نشین، نظام‌های اخلاقی و اجتماعی خاصی حاکم بوده است و از آنجایی که میل به قدرت نمایی و توسعه جغرافیایی، بعنوان یک اصل اساسی در بین قبائل بدوی

مرسوم بوده، حاکمان قبایل بزرگتر همواره با سیطره بر قبائل ضعیف‌تر درصدد گسترش قلمرو قبیله خود بودند. به همین سبب اندیشه نیل به قدرت مداوم در احوالات حاکمان غلیان می‌کرد (جوادعلی، ۱۹۷۶: ۳۷۲/۴). از اینرو بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای سعی داشتند با انعقاد پیمان‌هایی فردی و گروهی بینه دفاعی و اقتصادی خود را تقویت کنند. از آنجایی که یکی از خصیص‌های عرب جاهلی عصیت است، آنها نه تنها به قبیله بلکه نسبت به افراد و سنت‌های موجود در قبیله نیز تعصب نشان میدادند. و بر اساس برخی از سنت‌ها، شخص یا طایفه‌ای را به قبیله خود ملحق، و یا آنها را هم پیمان می‌نمودند. خاندان‌های بزرگ عرب نیز برای حفظ ابهت و اعتبار خاندان خود به داشتن فرزندان متعدد افتخار می‌کردند و برای ارضای حس تفاخر سعی داشتند افراد صاحب نام و معلوم النسب را به خود نسبت دهند و همین مسئله بتدریج زمینه‌ای برای پیدایش سستی بنام استلحاق را فراهم نمود.

بحث

ریشه فتنه استلحاق

عمر در زمان خلافت خود، زیاد را در سن نوجوانی برای اصلاح فساد که در یمن رخ داده بود به آن منطقه اعزام کرد. وی پس از اصلاح امور محوله به نزد خلیفه بازگشت تا شمه‌ای از موقعیت یمن را ارائه نماید. هنگام ورود زیاد در مجلس خلیفه، علی (ع) و ابوسفیان و عمرو عاص حاضر بودند. زیاد گزارش مبسوطی از وضعیت آن منطقه را با جزئیات به سمع خلیفه رسانید. فصاحت و بلاغت و قدرت نفوذ کلام او حاضرین را شگفت زده کرد. آنها بخاطر این همه صراحت بیان، لب به ستایش وی گشودند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۸ق: ۴۴۳/۳؛ ابن حجر ۱۴۱۵ق: ۵۶۳/۱؛ ابن خلکان ۱۳۸۱: ۲/۳۳-۳۱). آنگاه عمرو عاص پس از لحظه‌ای تأمل گفت، خدا پدر ایشان را رحمت کند. اگر این جوان اهل مکه و قریشی بود، عرب را با عصای خود می‌راند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۸ق: ۳۰۹/۴). با اینکه قسمت دوم این جمله نشان از قدرت درایت و مدیریت زیاد را می‌رساند، اما قسمت اول آن کنایه تلخی بود که از زبان عمرو عاص صادر شد و با آنکه اهل مجلس، کم و بیش از اصل و نسب زیاد

تا حدودی آگاه بودند، اما این سخنان نیش‌دار، خاطرات تلخ دوران کودکی زیاد را زنده کرد. به تدریج سکوتی سخت بر مجلس طنین انداز شد.

در این اثنی ابوسفیان سکوت را شکست و گفت، زیاد اهل قریش است و من پدر او را می‌شناسم. سپس با نسبت دادن نسب زیاد بخود، گفت من پدر او هستم (ابن‌اثیر، ۱۳۹۸ق: ۳۱۱/۴). امام‌علی (ع) با استناد به سخن پیامبر (ص) که می‌فرماید فرزند متعلق به بستر است و زناکار باید سنگسار شود (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۸-۱۶)، ابوسفیان را به خویشتن داری دعوت کرد و با توجه به تبعات منفی انعکاس این مسئله نزد خلیفه و مردم، او را از اشاعه این موضوع منع کرد. زیاد که ناظر بر گفتگوی بین امام‌علی (ع) و ابوسفیان بود تمام آنچه را شنیده بود، در ذهن خود بایگانی نمود (ذهبی، ۱۴۰۹ق: ۲۱۶/۱؛ حسینی‌طهرانی، ۱۳۸۵: ۱۱۱/۱۰). ابوسفیان نیز که

از عکس العمل خلیفه بشدت هراسان بود مهر سکوت بر زبانش دوخت و این مسئله، پس از این ماجرا تا سال‌ها مسکوت ماند. اما بعدها که زیاد، تصدی امارت فارس را بر عهده گرفت معاویه به عنوان دومین متهم برای تحقق خواسته ابوسفیان پرده از این ماجرای کهنه برداشت و با خدعه و نیرنگ پای زیاد را به مسئله‌ای باز کرد که به رغم استفاده معاویه از اندیشه و شمشیر او، هیچ سود قابل ملاحظه‌ای از بابت پذیرش این برادر خواندگی نصیب زیاد نشد.

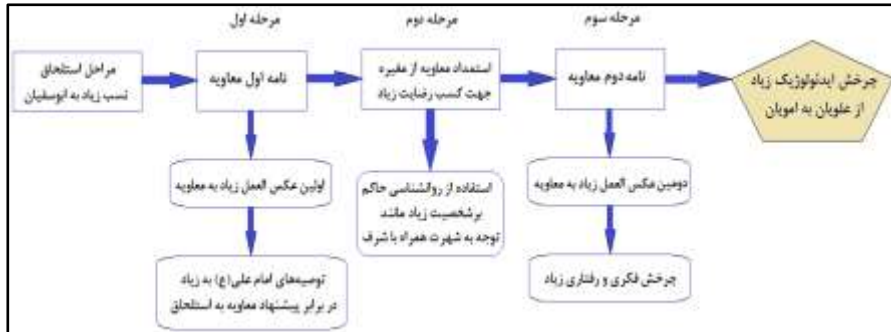
جایگاه سیاسی و اجتماعی زیادبن عبید در دوره خلفای راشدین با اینکه زیاد در سال یکم هجری در شهر طائف دیده به جهان گشود (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ۱۴۴۶)، اما شخصیت او در بصره شکل گرفت؛ وی به دلیل صغر سنی پیامبر را درک نکرد. در دوره ابوبکر نیز حضور چشم‌گیری در عرصه سیاسی و اجتماعی از او به ثبت نرسیده است. زیاد تقریباً از دوره نوجوانی بدلیل هوش سرشار و بلاغت در گفتار، شهرت یافت و دیری نپایید که وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی شد. به همین دلیل زیاد نیز از نوجوانی شهره عام و خاص شد. زیاد در دوران کودکی در اصل به زیادبن عبید مشهور بود. پدرش برده و چوپان و مادرش سمیه کنیز حارث‌بن‌کلده، طبیب معروف عرب بود (بلاذری، ۱۳۹۷: ۷۵/۴). با اینکه که پدرش هیچ موقعیت اجتماعی خاصی نداشت و مادرش نیز به فسق و فجور شهره بود او را زیادبن عبید می‌گفتند. و پس از آنکه به معاویه

پیوست، به زیادبن ابوسفیان مشهور شد (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ۲۶/۴؛ ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ۴۳/۳ و تستری، ۱۴۱۰ق: ۵۰۵/۴). اما وقتی دولت امویان منقرض شد به او زیادبن ابیه یا زیادبن سمیه می-گفتند (ابن خلکان، ۱۳۸۱: ۳۳/۲-۳۱).

تجربه مدیریتی او به دوران عمر بر می‌گردد که برای اولین بار در زمان تصدی عتبه بن عزوان در بصره، در امور حسابداری مشغول به خدمت شد (بلاذری، ۱۳۹۷ق: ۲۱۳/۴). سپس بترتیب کار کتابت و دبیری مغیره بن شعبه، ابوموسی اشعری، عبدالله بن عامر و عبدالله بن عباس در کوفه و مدینه را عهده-دار شد. در زمانی که مغیره زعامت بصره را بر عهده گرفت بدلیل خبط اخلاقیش با زنی بنام ام جمیل، انگشت نمای خلائی شد. اما زیاد به رغم گواهی دو نفر دیگر، با کتمان شهادت خود، هم مغیر را از این تهمت تبرئه کرد و هم خلیفه را از مهلکه بزرگی نجات داد و از اینرو عمر درایت او را ستایش نمود. بطوریکه که اندکی پس از بازگشت او از نبرد قادسیه، خلیفه در سال ۱۷ هجری به او اعتماد کرد و او را برای انجام ماموریتی به یمن اعزام کرد (ابن عبدالبر ۱۴۱۲ق: ۵۲۵/۲). دوره عثمان را برخی از متاخرین، دوره آشوب نامیده‌اند (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۹۹). وقتی عثمان سکان هدایت امت را بدست گرفت با اینکه ابوسفیان به زعمای بنی امیه سفارش کرده بود، که گوی خلافت را بین خاندان خود بچرخانند (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۶/۳۷۱) و رکود مناصب دولتی و جنگ‌ها از سوی دیگر، بسیاری از مدیران غیربومی را به حاشیه راند، و امارت بصره، به دلیل همین تغییر و تحولات از ابوموسی به عبدالله بن عامر پسر دایی عثمان واگذار شد (ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ۲/۱۹۵). باز هم زیاد که نفوذ قابل ملاحظه‌ای در بدنه مدیریت دستگاه اموی داشت همچنان در کسوت دبیری بصره به منصب خود ادامه داد. پس از آنکه عنان خلافت به علی (ع) رسید، او با ارزیابی شایستگی‌های مدیران، نسبت به انتخاب والیان اقدام نمود. و از آنجایی که زیاد در بیشتر جنگ‌ها بطور تمام عیار در رکاب علی (ع) و امام حسن (ع) تا زمان صلح حاضر بود؛ او را بدلیل هوش سرشار و جوهره و جریزه‌ی مدیریتی که در وجودش نهفته بود، در سال ۳۴ هجری به پیشنهاد عبدالله بن عباس برای ماموریتی جنگی به منطقه اصطخر فارس اعزام نمود و پس از آن امام علی (ع) حکم حکمرانی او را بر امارت فارس و کرمان صادر کرد. در ادامه دلایل و انگیزه‌های استلحاق مورد بررسی قرار می‌گیرد که در قالب دو نامه از

بررسی نقش مغیره بن شعبه در استلحاق نسب زیادبن عبید به ابوسفیان و پیامدهای آن

طرف معاویه به زیاد برای پیوستنش به او می‌باشد. در شکل (۱) فلوجارتی برای این مسائل بصورت محقق ساخته، ارائه شده است.



شکل (۱). مراحل استلحاق نسب زیاد به ابوسفیان

۱- نامه اول معاویه به زیادبن عبید

پس از آنکه به معاویه خبر رسید که زیاد با حکم علی(ع) بر کرسی ریاست استانداری فارس تکیه زده و با بسیج کلیه امکانات، نیروهای فراوانی را در کوهستان‌های منطقه مستقر، و روز به روز برجاه و جلالش افزوده می‌شود، تلاش نمود تا برای تحکیم پایه‌های حکومت بنی‌امیه، او را به اردوگاه خود باز گرداند. بر این اساس خلیفه قدرت طلب و شهرت خواه شام، آزمندانه در پی آن بود تا بتواند با حذف مهرهای کلیدی حکومت علوی، علی(ع) را به حاشیه رانده و حلقه مفقوده مستشاران خود را با جذب زیاد تکمیل نماید. سپس معاویه با نگارش نامه‌ای که بیشتر بوی تهدید میداد، سعی داشت با هدف قرار دادن عقبه خانوادگی زیاد، و لکه‌دار کردن دامان مادرش، اصل و نسب او را زیر و بر، و حیثیت او را مخدوش کند، تا او را تسلیم خواسته‌های خود نماید. معاویه در مطلع گفتارش با طعنه او را بنام مادرش خطاب کرد و گفت: ای زیادبن‌سمیه همانا با استقرار در قلعه‌ها مغرور شده‌ای و مانند پرنده‌ای که شب به لانه‌اش باز می‌گردد در آنها پناه می‌گیری. بخدا سوگند اگر انتظاری که از تو دارم نبود، خدا میداند با تو چنان می‌کردم که سلیمان نبی با فرستادگان ملکه سبا کرد. و به آنها گفت همانا بزودی با سپاهسانی که آنها را یارای مقابله با لشگریان ما نیست، بسویشان رهسپار،

و آنان را از دیار خود درحالیکه کوچک و زبون شده‌اند بیرون خواهیم راند(ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۴: ۷۲/۷؛ حسینی‌طهرانی، ۱۳۸۵: ۱۰/۱۰۷).

الف: اولین عکس‌العمل زیاد به معاویه

زیاد با پشتوانه معنوی علی(ع) و قدرت نیروهای تحت امر خود قادر بود هر تجاوز نظامی را بسرعت درهم بکوبد. از اینرو وقتی نامه شدیدالحن معاویه رادریافت کرد، از بیانات گستاخانه وی، سخت آشفته و خشمگین شد و نه تنها پیشنهاد او را مبنی بر استلحاق به سخره گرفت، بلکه در پاسخ به یاوه‌گویی‌های معاویه گفت، تو عمداً به قصد اهانت و به نیت تحقیر، مرا به مادرم منصوب کردی. ای معاویه، اگر من فرزند سمیه هستم، تو هم فرزند این‌جماعه(فرزند گروه) هستی(حسینی‌طهرانی، ۱۳۸۵: ۱۰/۱۱۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۴: ۲/۳۰-۳۱). سپس در خطبه‌ای کوبنده خطاب به معاویه گفت یاللعجب، پسر زن جگر خواره، سرچشمه نفاق و دورویی، برای من نامه‌ای نوشته و مرا تهدید کرده است. حال آنکه میان من و او پسر عموی پیامبر(ص) و همسر سیده نساء‌العالمین و پدر سبطین و صاحب ولایت و مقام منزلت و اخوت، با ۱۰۰،۰۰۰ نفر از نیروهای مهاجران و انصار و تابعین، حضور دارند؛ که همه پا در رکاب، آماده یاری او هستند. بخدا سوگند اگر معاویه قصد رویارویی با من، و درصدد تجاوز به ناحیه تحت امرم باشد مرا شمشیر زنی قهار(دینوری، ۱۳۷۱: ۲۱۹) و رزمنده‌ای که همچون شیر، پنجه در صید فروبرده خواهد یافت(ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۴: ۱۶/۱۸۱؛ بلاذری، ۱۳۹۷ق: ۵/۱۹۹؛ طبری، ۱۳۹۸: ۵/۱۷۰). زیاد پس از اتمام خطبه، نامه‌ای به امام علی(ع) نوشت و نامه معاویه را در جوف آن قرار داد.

ب: توصیه‌های امام علی(ع) به زیاد در برابر پیشنهاد معاویه به استلحاق

علی(ع) پس از مطالعه دقیق نامه، خطاب به زیاد نوشت؛ از آنجایی که تو برای ولایت فارس اهلیت داری، من شما را به والی آن منطقه منصوب کردم. بدان و آگاه باش که معاویه، قصد دارد با نیرنگ و خدعه، عقلت را زائل کند و با استدلال‌های فریبنده، تو را گمراه سازد و بدین سان عزمت را در انجام وظایف سست نماید؛ به تو سفارش می‌کنم که از او حذر کنی. زیرا او همچون شیطان رجیم

قصد دارد، با اغواگری، بنیان استوارت را متزلزل و تو را تسلیم خواسته‌های خود نماید و عقل و شعورت را بدزدت. آگاه باش که با این سخنان مضحک نه نسبی ثابت می‌شود و نه کسی بواسطه آن مستحق میراث می‌گردد(ابن ابی الحدید، ۱۳۷۴: ۷/۶۹) و کسی که به چنین سخنان واهی تمسک جوید، همچون بیگانه‌ای است که قصد دارد در جمع مردم وارد شود و از آبشخورگاه آنها آب بنوشد(مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۵/۸۳). در پایان، امام بیان کرد که این رابطه برادری که معاویه در پی آن است در صورتی درست است که این نسبت، از حیث شرعی صحیح باشد. درحالیکه ادعای وی برمبنای سخنی است که از روی هوا و هوس و بدون هیچگونه مستندی آن را بر زبان جاری نموده است(خویی ۱۳۸۳ش: ۲۰/۸۴). زیاد با تامل در فرمایشات امام گفت، به پروردگار کعبه سوگند که آنچه در دل داشتم، امام به آن گواهی داد(طبری ۱۳۹۸ش: ۱۷۶-۶/۱۷۷). آنگاه با نصب العین قرار دادن منویات و راهکارهای علی(ع) پاسخ کوبنده‌ای به یاوه گویی‌های معاویه داد.

۲- استمداد معاویه از مغیره جهت کسب رضایت زیاد

معاویه که در این برهه حساس، برای استقرار حکومت بنی‌امیه به دلایل مختلف در اندیشه دور کردن زیاد از اردوگاه امام علی(ع) و شیعیان بود. برای نیل به این هدف، متوجه مغیره بن شعبه شد که یکی از اضلاع اصلی مثلث مشاورنش بود و در حيله‌گری و هدایت طرح‌های چند وجهی مهارت خاصی داشت. همچنین او بدلیل قرابت دیرینه خود با زیاد، می‌توانست خلیفه را در این وانفسا یاری نماید. مغیره در گام اول معاویه را برای نیل به هدف خود، به حلم و شکیبایی دعوت کرد. معاویه نیز که خود به فهم و درایت زیاد و قدرت نظامی او اشراف داشت، از فحوای کلام مغیره دریافت، چنانچه با سیاست‌های خصمانه، آتش خشم زیاد را شعله‌ور نماید او قادر است، در مدت زمانی کوتاه با تکیه بر نیروی انسانی فراوان و ذخایر مالی حوزه تحت نفوذ خود، با زمین‌گیر کردن نیروهایش، راه نفوذ او را نه تنها در ولایت فارس، بلکه در سایر مناطق شرقی از جمله کرمان و خراسان مسدود نماید. از سوی دیگر با توجه به شهادت امام علی(ع) معاویه همواره بیم آن را داشت که زیاد، حسن بن علی(ع) را به مقاومت در برابر معاویه ترغیب نماید. این دلهره و نگرانی، حتی پس از صلح امام حسن(ع) نیز معاویه را آزار می‌داد. همچنین این احتمال محتمل بود که، زیاد بدون توجه به

مفاد صلح امام حسن(ع) با حمایت از سران بنی هاشم زمینه قیام یکی از آنها را بر علیه حکومت بنی امیه فراهم نماید(ابن اثیر، ۱۳۹۸ق: ۳/۲۱۰؛ نویری، ۱۳۶۴: ۲۰/۲۹۴).

بر اساس این استراتژی، معاویه برای برون رفت از وضعیت فعلی، جهت باز کردن این گره کور مدام دست به دامن مغیره میشد و با او مشورت و هم‌افزایی می‌کرد(ثقفی، ۱۳۹۵ق: ۲۳۶). اینبار نیز آمادگی خود را برای بازگرداندن زیاد به آشیانه خود اعلام کرد(مسعودی، ۱۴۰۶ق: ۷-۳/۹؛ طبری، ۱۳۹۸: ۵/۱۷۷)؛ مغیره نیز خطاب به خلیفه گفت، یکی از خصائص اخلاقی زیاد، توجه به شهرت همراه با شرف است. اگر با نگارش نوشته‌ای او را مورد تفقد قرار دهید بدون تردید به خواسته‌ات تمکین می‌کند. پس از آن مغیره به سفارش معاویه برای مذاکره و تامین خواسته‌های زیاد به سمت فارس حرکت نمود(ابن اثیر، ۱۳۹۸ق: ۳/۲۱۰). زیاد نیز مقدم مغیره را گرامی داشت و او را مورد تفقد قرار داد(ابن عبدربه، ۱۹۸۷: ۳/۲۳۰). سپس مغیره پس از بیان مقدمه‌ای، ضمن دلجویی از زیاد، نامه دوم معاویه را تقدیم وی نمود.

۳- نامه دوم معاویه به زیاد

برای درک بهتر دلایل قبول استلحاق توسط زیاد، نامه دوم معاویه نیز بررسی می‌شود؛ این نامه حاوی مطالب زیر می‌باشد:

براستی گاهی هوای نفس، آدمی را به ورطه‌ی هلاکت می‌افکند. ای زیاد رفتار تو بین مردم ضرب-المثل شده، زیرا تو با قطع صله‌ی رحم به ما پشت کرده و به دشمن ما پناه برده‌ای، بغض و کینه تو نسبت به ما آنچنان در عمق جانت ریشه دوانده که با پشت پا زدن به روابط فی ما بین اصل خویشاوندی را فراموش کرده‌ای، تا آنجا که گویی تو برادر من نبوده و ابوسفیان نیای مشترک ما نیست. در حالی که من خون عثمان را مطالبه می‌کنم، تو با من به مقابله برخوایسته‌ای. گویا این رخوت و سستی، از زنان به تو رسیده است. من مصلحت را در آن می‌بینم که با تو رؤوف و مهربان باشم و از عملکرد گذشته تو چیزی بدل نگیرم. ای ابو مغیره، بدان که اگر به منظور ازادت به این خاندان(بنی هاشم) خود را به دریا افکنی و با ضرب شمشیرت دریا را بشکافی، جز دوری خود، از

آنها نیفروده‌ای. زیرا دشمنی بنی عبد شمس، که تو از آن نژاد هستی نسبت به بنی هاشم، از دشمنی گاو نر آماده ذبح، نسبت به کارد قصاب، بیشتر است. پس به اصل و نسب و ریشه خویش برگرد تا درب‌های رحمت بر تو گشوده شود و به بال دیگران پرواز مکن، تا اصالت خود را حفظ کنی و بی‌بوته نمایی. پس چنانچه به من متمایل شده و اعتماد کردی، فرمانم را اطاعت کن و اگر به گفتارم یقین حاصل نکردی، به مسیرت ادامه بده. زیرا این منش نه به سود و نه به زیان من است (خویی، ۱۳۸۳: ۲۰/۸۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۴: ۷/۷۵).

الف: واکنش زیاد به نامه ی دوم معاویه

با آنکه نامه دوم معاویه بسیار مشفقانه و به دور از هرگونه تهدید نگارش شده بود، اما زیاد پس از مطالعه آن، بدلیل بغض و کینه‌ای که از خلیفه داشت، آن را زیر پا گذاشت. مغیره که سعی داشت سنگ ریز بنای دو طرف مخاصمه را ترمیم نماید، از زیاد خواست تا از شتاب زدگی پرهیز کرده و با تامل بیشتری در این زمینه تصمیم نهایی را اتخاذ نماید (ثقفی، ۱۳۹۵: ۲۰/۹۳۰) سپس با صبر و متانت بندهند نامه را برای زیاد تفسیر و نکات غامض آن را تبیین کرد و بدین ترتیب قلب زیاد را تسخیر و او را منقلب نمود. پس از آن زیاد به مغیره گفت، شخصی که مورد مشورت قرار می‌گیرد، باید امانت‌دار باشد. پس تو راه صواب را به من نشان بده. مغیره گفت، رای من این است که ریسمانت را به ریسمان معاویه متصل کنی و به سمت او برگردی. زیاد در پاسخ گفت، ای مغیره من اهل گذشت و مصالحه هستم، اما برای تحقق هر امری استراتژی خاصی دارم. پس در این کار شتاب مکن، تا مقدمات کار را به سرانجام برسانم. سپس زیاد در جمع مردم حاضر شد و در خطبه‌ای غراء، پس از حمد و ستایش خدا گفت، ای مردم، پیش از آنکه بلایی دامن گیر شما گردد از آن پرهیز و همواره صلح و صفا و عافیت را از خدا طلب کنید. من پس از قتل عثمان بارها در خلوت خویش، درباره وضعیت مردم تأمل کرده‌ام و آنان را مانند گله‌ای بی‌چوپان دیدم که در ادوار گذشته قربانی شده‌اند. در صحنه جنگ‌های جمل و صفین، بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نفر و هر کدام به تبعیت از امامی و هر گروه به تاسی از مقتدای خود، در پی وصال به حقیقت، در خون خود غلطیدند. اگر همه دنبال حقیقت هستند، پس هم قاتل وهم مقتول در بهشت خواهند بود. درحالی‌که این چنین

نیست. من بیم آن دارم که با این رویه، ارزش‌ها تباه و حفظ دین امری دشوار گردد. به همین سبب پس از تأمل و تدبر فراوان به این نتیجه رسیدم که صلح و صفا از هر چیزی پسندیده‌تر است. من برای تحقق این امر، از هیچ کوششی دریغ نخواهم ورزید (الحوفی، ۱۳۸۴ق: ۲۹۰-۲۹۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۴: ۷/۷۶). پس از آن از منبر فرود آمد و خطاب به معاویه نوشت:

سپاس خداوندی را که حق را به تو شناساند. و تو را به پیوند خویشاوندی برگرداند و من از کسانی نیستم که قدر کار پسندیده را ندانم و از حسب و نسب غافل باشم. اگر گفتارم را با اقامه دلیل و برهان بیان کنم، سخن به درازا خواهد کشید. پس بدان چنانچه با حسن نیت و صدق گفتار، مرا به سوی خود فرا خواندی قلب مرا تسخیر خواهی کرد. و اگر قصد خدعه و نیرنگ در سودی دارید، بدان که من خودم را به هلاکت نخواهم انداخت. روزی که نامه تو را خواندم، با زیرکی تمام مردم را جمع کردم و آنها را با گفتارم، به حالتی درآوردم، که نه اهل رفتن باشند و نه اهل آمدن. در واقع آنها را همچون افراد سرگشته‌ای که راهنمایان آنها را عامدانه در بیابانی گمراه کرده باشد قرار دادم. بدان و آگاه باش که من بر امثال این کارها، دانا و توانیم. پس چنانچه نیت سویی در سر داشته باشید برای مقابله آماده‌ام و اگر از در مصالحه وارد شوید با تو صلح می‌کنم (همان، ۷/۷۷؛ ثقفی، ۱۳۹۵ق: ۹۲۸/۲؛ حسنی طهرانی، ۱۳۸۵: ۱۰/۱۲۴).

ب: چرخش فکری و رفتاری زیاد

زیاد با ایراد این سخنرانی، ماهیت واقعی خود را آشکار نمود. زیرا وی که تا قبل از شهادت امام‌علی (ع) خود را از مریدان آن حضرت میدانست و حتی پس از صلح امام‌حسن (ع) با اتخاذ سیاستی مستقل، با پشت پا زدن به تقاضای معاویه، از پیوستن به او امتناع ورزید و در قلعه‌های مستحکم اصطخر پناه گرفت. چگونه پس از دریافت نامه دوم معاویه، و اغوای مکار زمان مغیره بن شعبه، به یکباره و در چرخشی آشکار، تسلیم خواسته‌های نامشروع خلیفه شام شد. چه شد که زیاد با عقب نشینی از اهداف خود، حاضر شد با تطهیر عثمان، حقانیت موضع علی (ع) را در جنگ‌های جمل و صفین زیر سوال ببرد. گویی تغییر لحن نامه معاویه و تفاوت آشکار مضمون آن با نامه‌های قبلی،

بررسی نقش مغیره بن شعبه در استلحاق نسب زیادبن عبید به ابوسفیان و پیامدهای آن

بنیان زیاد را زیر و زبر نمود (ابن کثیر ۴۲۶ق: ۸/۲۴). شاید هم سفیر با درایت او مغیره، که از نظر زیاد، دارای وجاهت و فتانت قابل توجهی بود توانست با نجواهای خود قلب زیاد را تسخیر و او را به اردوگاه معاویه بازگرداند. به هر جهت زیاد در این برهه که عملاً خود را حاکم خلیفه شرعی و قانونی نمی‌دانست با آمیزه‌ای از عشق به قدرت، ثروت و شهرت، در حرکتی متحیر العقول در سال ۴۲ هجری از فارس عازم شام شد. ابن ابی الحدید از محمد مدائنی روایت می‌کند که چون زیاد وارد شام شد و معاویه خواست نسبت او را به ابوسفیان ملحق کند مردم را جمع کرد و بر فراز منبر رفت. آنگاه زیاد را فرا خواند و یک پله پایینتر از خود نشاند. و خطاب به مردم گفت ایهاالناس، من پس از تحقیق و تفحص در گفتار پدرم به یقین رسیدم که نسب زیاد به خاندان بنی‌امیه بر می‌گردد. بر این اساس از کلیه کسانی که از این ماجرا مطلع هستند استدعا دارم جهت اقامه شهادت قیام کنند. آنگاه تعدادی از شهود بر صحت این مطلب گواهی دادند. سپس جویره دختر ابوسفیان به فرمان معاویه با موهای نمایان به نزد زیاد رفت و او را برادر خطاب کرد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۱۱)

۴- اهداف معاویه

در جدول (۲)، اهداف معاویه از استلحاق نسب زیاد به ابوسفیان، در ۳ بند بیان شده است.

جدول (۲). اهداف معاویه از استلحاق نسب زیاد به ابوسفیان

اهداف	ردیف
شایستگی های فردی زیادبن عبید	هدف اول
ترس از قدرت نظامی زیادبن عبید	هدف دوم
تحکیم پایه‌های حکومت بنی‌امیه با جذب زیادبن عبید	هدف سوم

الف : شایستگی های فردی زیاد

بدون تردید یکی از اهداف معاویه را از این استلحاق در درجه اول، می‌توان به شایستگی‌های زیادبن عبید نسبت داد. او که از دوران نوجوانی با بیان فصیح و بلیغ خود و به رخ کشیدن استعدادهایش، همه را مات و مبهوت نمود؛ با دلربایی گزارش خود در هنگام بازگشت از ماموریت

یمن، ابوسفیان را نیز به وسوسه انداخت، تا نسب او را به خاندان خود ملحق کند که به سرعت در راس محور توجه خلیفه قرار گرفت. از سوی دیگر چابکی و کاردانی او به قدری در جامعه فراگیر شد که وی در ردیف مدعیان و داهیان عرب جا خوش کرد. زیادبن عبید در پهنه جنگ، شمشیر زنی قهار و در زمامداری، مدیری با کفایت بود. به همین سبب معاویه، برای الحاق نسب زیاد به خود، که سالها مسکوت مانده بود روز شماری می کرد. هرچند معاویه در جریان جنگ صفین با دادن وعده‌هایی دلفریب او را بسوی خود فرا خواند و با پاسخ منفی مواجه شد. اما جذب زیادبن عبید به حدی بود که خلیفه را قانع کرد، یکبار دیگر شانس خود را جهت مطالبه خواسته دیرینه پدر امتحان نماید. در واقع معاویه قصد داشت که با هر قیمتی، صید را به لانه بازگرداند. اصرار و انگیزه او جهت دسترسی و الحاق زیاد به خاندان ابوسفیان، به قدری واضح و مبرهن است که نیازی به هیچ استدلالی در این باره نیست، استمرار نامه‌ها و اصرارش به مغیره بن شعبه جهت جذب زیاد، گواهی بر این واقعیت است.

ب: ترس از قدرت نظامی زیاد

پس از شهادت حضرت علی(ع) معاویه که از قدرت زیاد بیمناک بود با نامه‌هایی که به او می نوشت با چرب زبانی سعی می کرد او را به خود ملحق نماید(ابن عساکره، ۱۴۱۵ق: ۵/۴۰۹؛ مسعودی، ۱۴۰۶ق: ۲/۵۶). حتی در ماجرای صلح امام حسن(ع) زمانیکه کلی کارگزاران امام از مسولیت‌های خود کناره‌گیری کردند زیاد که از مستشاران دوره علی(ع) در فارس بود با اتخاذ سیاستی واحد، نه به تبعیت از امام از سمت خود کنار رفت و نه به معاویه پیوست(مسعودی ۱۴۰۶ق: ۲/۵۶)، بلکه با توجه به ظرفیت‌های انسانی و انباشت ثروتی که از منابع فارس در اختیار داشت در قلعه‌های مستحکم قلمرو خود مستقر شد و با اتخاذ همین سیاست، خواب را از دیدگان معاویه ربود. خلیفه شام پیوسته در این اندیشه بود که مبادا با قیام یکی از مهره‌های بنی‌هاشم و بیعت زیاد با او قدرتی نوپا در منطقه شکل گیرد و زمینه‌ای برای تهدید حکومت مرکزی محسوب شود(ابن اثیر، ۱۳۹۸ق: ۳/۲۱۰؛ نویری، ۱۳۶۴: ۲۰/۲۹۴).

ج: تحکیم پایه‌های حکومت بنی امیه با جذب زیاد

معاویه که در بساط دربار خود در شام از وجود دوتن از داعیان عرب از جمله مغیره بن شعبه و عمرو عاص در شورای راهبردی حکومت بهره میبرد. درصدد برآمد تا با جذب زیاد ضلع سوم مثلث مشاوران خود را تکمیل نماید. بدون شک خلیفه می‌توانست با این استراتژی، چند هدف را همزمان نشانه‌گیری نماید. یعنی هم از قوت شمشیر او در برابر دشمن و هم از قدرت اندیشه وی برای تثبیت حکومت بهره‌مند گردد. از اینرو یکی از اهداف نهایی معاویه، برای الحاق نسبت زیاد به ابوسفیان، بهره‌برداری از استعدادها و توانایی‌های بالقوه زیاد بود که می‌توانست، با استفاده از تجارب گران سنگ وی، نظام بنی‌امیه را در نیل به مقاصد عالیه خود یاری نماید. و همین مسئله بهترین انگیزه برای بازگرداندن او به شام بود و بدین سان معاویه با برگرداندن زیاد در سال ۴۲ هجری به دستگاه خود، پس از سالها انتظار توانست با عمل کردن به سفارش پدرش، آرزوی دیرینه ابوسفیان را محقق نماید.

۵- انگیزه زیادبن عبید برای پذیرش استلحاق

به گواه تاریخ موضوع الحاق نسب زیاد به خاندان ابوسفیان، از دوران نوجوانی زیاد تا دوره استقرار او در استانداری فارس بارها مطرح شد و هر دفعه که معاویه با لطایف الحیل این مسله را طرح میکرد با پاسخ‌های تند و کوبنده‌ی وی مواجه میشد. اما در فرجام کار، پس از سال‌ها صبوری، ثمره درخت نامیمونی را که ابوسفیان درسه ده پیش غرس کرده بود به بار نشست. و بعد از فرازو فرودهای فراوان و یک ربع قرن، تلاش و پیگیری، سرانجام با پیوستن زیاد به اردوگاه معاویه این مسله ختم به خیر شد. هر چند دلایل اصلی زیاد در پذیرش این خبط تاریخی، بدلیل قلت منابع مکتوب و مسکوت ماندن این موضوع از دید تیزبین مورخان، کار چندان ساده‌ای نیست اما با کنکاش در متون تاریخی بصورت جسته گریخته میتوان به برخی از انگیزه‌های او در این زمینه پی برد. بر اساس روایتی که بسیاری از مورخان آن را نقل کرده اند روزی زیاد، مصقله بن هبیره را فراخواند و از او خواست در ازای دریافت پاداش بیست هزار درهمی، به معاویه خبر دهد که زیاد، با تو با مبلغ

ناچیزی در حدود دو میلیون درهم بیعت کرده است. حال آنکه مبلغ کلانی از بابت ذخایر و ثروت‌های سرزمین فارس را بحساب شخصی خود واریز نموده است. ای امیرالمومنین من از زیاد شنیدم که با اصرار فراوان نسبت به ابوسفیان نسبت می‌داد. معاویه بمحض شنیدن این سخنان، درصدد بر آمد تا به هر طریق ممکن، مقدمات جذب زیاد را فراهم نماید. آنگاه خلیفه ضمن دعوت از زیاد، کلیه کسانی را که برای این الحاق با او همسو بودند را فراخواند. و پس از آنکه ابو مریم سلولی گواهی داد که سمیه، در زمان جاهلیت زیاد را از ابوسفیان باردار شده است خلیفه، این ادعا را با امضای سایر شهود رسماً ثبت و ضبط نمود (مسعودی، ۱۴۰۶: ۷-۳/۹؛ بلاذری، ۱۳۹۷: ۴/۲۱۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۴: ۲/۱۴۷؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۳/۹). سپس زیاد به حضار گفت شما میدانید که من از اول و آخر این ماجرا هیچ اطلاعی ندارم. اما آنچه را امیرالمومنین به آن معتقد است و شهود بدان شهادت دادند را شنیدم. خدا را سپاس که برداشت از ما آنچه را مردم فرو نهادند و حفظ کرد آنچه را مردم ضایع نمودند بدون شک، عبید پدری مهربان و درستکار و سرپرستی نیکو بود (ابن عبدربه، ۱۹۷۸: ۴/۱۱۳؛ بلاذری، ۱۳۹۷: ۴/۲۱۸؛ یعقوبی، ۱۳۷۴: ۱/۱۴۷؛ مسعودی، ۱۴۰۶: ۳/۵) از فحوای این گفتگو چنین استنباط می‌شود که زیاد در این برهه، تا حدودی به این الحاق متمایل بوده، اما این روایت به تنهایی نمی‌تواند حجت را بر ما در این پژوهش تمام کند و این مسله همچنان بعنوان یک نکته مبهم باقی خواهد ماند، و این ننگ ابدی تا همیشه تاریخ، بر تارک تاریک خاندان آل زیاد ماندگار خواهد ماند و تطهیر آن امری دشوار است. تنها ادله‌ای که درباره انگیزه اصلی زیاد با تکیه بر مبانی عقلی و نقلی می‌توان برداشت کرد دل‌بستگی زیاد به مسئله خلافت است. بدون شک عطش نیل به تکیه زدن بر مسند خلافت می‌تواند یگانه دلیلی باشد که پای زیاد را به این ماجرا باز نماید زیرا او پس از این برادرخواندگی، دودستی به حکومت بصره چسبید و پس از مرگ مغیره بن شعبه علاوه بر بصره عنان زعامت کوفه را نیز همزمان بدست گرفت و حاکم عراقین شد. با این حال طی نامه‌ای به خلیفه نوشت من با دست چپم عراق را برای تو سامان دادم، دست راستم را به حجاز بندکن (نویری، ۱۳۶۴: ۲۰/۳۴۰؛ بیک، ۱۳۸۸: ۱۸). اما در عاقبت کار، استلحاق زیاد به ابوسفیان، هرگز موجب قریشی و اموی شدن او و خاندانش نشد. چنانچه عبیدالله و سلم دو فرزند او بعد از معاویه و در غیاب رجال

برجسته‌ای از خاندان ابوسفیان نتوانستند آرزوی نهایی خود را در رسیدن به قدرت محقق کنند. (بیک، ۱۳۸۸: ۲۱) هرچند زیاد در آخرین روزهای عمرش حکم امارت حجاز را نیز به چنگ آورد. اما اجل مهلتش نداد و در سال ۵۳ در کوفه بر اثر بیماری طاعون در گذشت (ابن‌عبدالبر، ۱۹۷۸: ۳۴-۳۵؛ طبری، ۱۳۹۸: ۳/۲۳۹).

۶- پیامدهای استلحاق

بدون شک داستان استلحاق زیادبن ابیه به ابوسفیان، یکی از وقیح‌ترین و رسواترین ماجرابی است که برگ‌های آن، در پرونده سیاه معاویه دیده میشود. زیرا این حادثه یکی از روشن‌ترین نمونه‌های مخالفت خلیفه جامعه اسلامی، با احکام و شریعت رسول الله است. وقتی معاویه و پدرش داستان شرم‌آور استلحاق را برخلاف حکم پیامبر، عملی کرده و نسب زیادبن عبید را به ابوسفیان ملحق کردند، کوس رسوایی این خاندان در همه عالم اسلام به صدا درآمد و پیامدهای منفی این اقدام جامعه آن زمان را به واکنش وادار نمود. جالب آن است که خلیفه برخلاف شارع مقدس اسلام و آمیزه‌های دینی، با تدارک مجلسی جعلی وپس از ادعای شهود مبنی بر شهرت سمیه به فسق و فجور، زیاد را طی تشریفات رسمی، فرزند ابوسفیان و برادر خویش نامید و به همین سبب بسیاری از افراد صالح آن روزگار معاویه را بخاطر ترویج چنین سنت‌های زشتی شماتت کردند و این رفتار را مخالف مبانی دین عنوان کرده و به مقابله با سران این فتنه پرداختند. طه حسین نقل میکند عبدالله بن عامر ضمن سرزنش زیاد قصد داشت پنجاه نفر از قریش را جهت ادای سوگند و تبرئه سمیه و همبستر نبودن ابوسفیان با او فرا خواند. اما وقتی معاویه متوجه این موضوع شد با خشم تمام به مقابله با او برخاست و با اینکه ابو عامر جایگاه ویژه‌ای نزد خلیفه داشت پس از این ماجرا از ورود او به قصر معاویه ممانعت می‌کردند (طه حسین، ۱۳۵۴: ۲۰۵).

شرم‌آوری این الحاق بقدری برای جامه زجر آور بود که حسنین نیز این رفتار را مذموم شمردند. امام حسن (ع) با نگارش نامه‌ای خطاب به زیاد، کار معاویه را نکوهش کرد و آن را مخالف سخن پیامبر دانست. و امام حسین (ع) نیز معاویه را به عنوان مسبب اصلی این الحاق غیر شرعی توییح کرده و این عمل را که (مولود فراش عبید) را پسر خویش نامید را قبیحانه و بیش‌رمانه خواند (ابن‌ابی‌الحدید،

۱۳۷۴: ۱۶/۱۹۴؛ مسعودی، ۱۴۰۶ق: ۳/۱۹۲). اعتراض شدید الحن امام حسین(ع) به موضوع استلحاق بقدری بر مذاق زیاد و خاندانش تلخ بود که فرزندان وی پیوسته مترصد فرصتی بودند تا از خاندان اهل بیت انتقام بگیرند. حتی حریص بودن ابن زیاد به قتل امام حسین(ع) و سوگند خوردنش درباره لگد مال کردن پیکر او در کربلا توسط اسبها، به ماجرای اعتراض امام حسین(ع) برمیگردد(مادولونگ ۱۳۸۵: ۴۹۳-۴۹۸). شواهد و قرائن حاکی از آن است که نه تنها در زمان معاویه بلکه از وقتی ابوسفیان برای اولین بار چنین ادعایی را مطرح کرد مخالف علی(ع) و سایر عقلا به حدی بود که ابوسفیان برای رهایی از بار منفی گفتار خویش و در امان ماندن از تبعات آن، مجبور به انکار آن شد. پس از آن زمانی که معاویه با گستاخی تمام با تشکیل مجلسی صوری مسئله استلحاق را رسانه‌ای کرد علاوه بر مخالفت مردم، با عکس‌العمل شدید علمای دین روبرو شد آنها ضمن تخطئه این حرکت خودسرانه، آن را نوعی بدعت در دین قلمداد کردند و با زیر سوال بردن این الحاق غیر شرعی مدعی شدند اگر قرار است، اصالت زیاد بعنوان فردی مجهول النسب به دیگری ملحق شود، لازمه آن این است که اصل و نسب معاویه و اصالت او نیز بررسی گردد. زیرا هر چند در ظاهر معاویه فرزند ابوسفیان است اما در واقع، جمعی از علمای علم انساب در صحت نسب او تردید دارند. مهمترین دلیل بر صحت این تردید، وضع اخلاقی خاندان معاویه هست که به روایت تاریخ، بسیاری از آنها در فساد و فحشا غوطه‌ور بوده و درکمال ناباوری آلوده دامانی را عار نمی‌دانستند و همچنین پیوسته در پی ارضای هوس‌های نفسانی خویش بودند. گفتار زمخشری در ربیع‌الابرار سندی گویای بر این مدعاست. وی درباره نسب معاویه آورده است که او به چهار پدر منصوب است که از جمله آنها صباح، مغنی عماره بن ولید است که اجیر ابوسفیان بود و از آنجایی که ابوسفیان، از نظر جثه بسیار کوتاه قد و بد قیافه بود، هند به صباح که فوق العاده جوان و خوش بر و رو بود علاقمند شد. همچنین مشهور است که عقبه برادر معاویه نیز متعلق به صباح است(زمخشری، ۱۴۱۲ق: ۳/۲۷۶؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۴: ۱/۳۶۶؛ امینی، ۱۴۱۶ق: ۱۰/۱۷۰).

سبط ابن جوزی نیز از اسمعی و کلبی در مثالی نقل کرده که مقصود سخن امام حسن(ع) که خطاب به معاویه فرمود قد علمت الفراش الذی ولدت فیه این است که معاویه به چهار تن از قریش که

همه ندیم ابوسفیان بودند نسبت داده شده است. از جمله عماره بن ولید و مسافر بن ابی عمر، عماره از زیباترین مردان قریش بود (سبط ابن جوزی، ۱۳۷۶: ۱۸۴). از سوی دیگر نخستین حکم رسول الله آشکارا در موضوع ادعای برادرخوندگی زیاد توسط معاویه پایمال شد. صاحب جواهر در کتاب جواهر الکلام که یکی از معتبرترین کتب شیعه می باشد، آورده است با زنا هرگز نسب ثابت نمی شود. بنابراین اگر بر اثر فعل حرامی فرزندی متولد شود، آن طفل را شرعا نمی توان بدان مرد نسبت داد. اما افتتاح این پیوند شرم آور از این حد هم فراتر رفت. بطوری که آوازه آن، نقل محافل شد و شعرا نیز اشاعر و ضرب المثل های متعددی را از این ماجرا سرودند. که بین عامه مردم دست به دست میشد. شاهد مثال ما شعر زید بن مفرع می باشد که در هجو معاویه با این مضموم سروده است. من شهادت میدهم که خویشاوندی تو با زیاد مانند پیوند فیل با کره خر است. به روایت تاریخ، آتش خشم زیاد از این سروده بحدی زبانه کشید که وی پس استقرار در بصره، بلاد رنگ زید بن مفرع را درملاء عام بر الاغی سوار کرد و با ریختن ادار و مدفوع بر سر و صورتش او را مضحکه عام و خاص کرد. ابن مفرع خطاب به زیاد گفت، آنچه تو با من کردی با آب قابل تطهیر است اما آنچه من تو را بدان وصف نمودم تا مغز استخوانت رسوخ خواهد کرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۴: ۱۶/۱۹۰؛ قمی، ۱۳۹۳: ۱/۵۸۲).

نتیجه گیری :

آنچه مسلم است ریشه ی موضوع استلحاق از زمان خلافت خلیفه دوم آغاز گردید. زیاد که در این ایام با دستور عمر به یمن اعزام گردید در بازگشت، گزارش مبسوطی از وضعیت آن منطقه را با جزئیات به سمع خلیفه رساند. فصاحت و بلاغت و قدرت نفوذ کلام او بحدی بود که حاضرین را شگفت زده کرد. تا جایی که وعمر و عاص با کنایه گفت اگر این جوان اهل مکه و قریشی بود، عرب را با قدرت مدیریت خود می راند.

در این اثنی ابوسفیان مدعی شد که زیاد اهل قریش هست و من پدر او هستم. پس از آن وقتی امام علی (ع) که در جلسه حاضر بود با توجه به تبعات منفی انعکاس این مسئله نزد خلیفه و مردم،

او را از اشاعه این موضوع منع کرد. وی که از عکس العمل خلیفه بشدت هراسان بود با توصیه های علی (ع) مهر سکوت بر زبانش دوخت و این مسله، پس از این ماجرا، تا سالها مسکوت ماند. سالها بعد و پس از آنکه زیاد با حکم علی (ع) بر کرسی ریاست استانداری فارس تکیه زد، معاویه به عنوان دومین متهم برای تحقق خواسته ابوسفیان پرده از این ماجرای کهنه برداشت. و در صدد برآمد تا با حذف مهرهای کلیدی حکومت علوی، علی (ع) را به حاشیه رانده و حلقه مفقوده مستشاران خود را با جذب زیاد تکمیل نماید. به همین سبب معاویه این بار موضوع استلحاق را با نگارش نامه‌ای که بیشتر بوی تهدید میداد، رسماً مطرح کرد و در مطلع گفتارش با طعنه او را زیاد بن سیه خواند و سعی نمود با هدف قرار دادن عقبه خانوادگی، او را تسلیم خواسته‌های خود نماید. زیاد پس از مطالعه خواسته‌های معاویه با مشورت و روشنگری علی (ع) در برابر خواسته نامشروع معاویه محکم ایستادگی نمود. سپس در پاسخ به نامه معاویه، او را فرزند ابن جماعه خواند و پیشنهاد الحاق نسب خود را به خاندان ابوسفیان به سخره گرفت.

از بررسی گزارش‌ها این نتیجه بدست می‌آید که وقتی معاویه از پاسخ قاطع زیاد در عدم پذیرش استلحاق نا امید شد برای یافتن راه حلی دست بدامان یکی از اضلاع اصلی مثلث مشاورانش شد. سپس مغیره که در هدایت طرح‌های چند وجهی از مهارت خاصی برخوردار بود با توجه به قرابت دیرینه‌ی خود با زیاد و اشرافی که از خصائص اخلاقی او در حافظه داشت، خلیفه شام را در گام اول به حلم و شکیبایی جهت نیل به این اهداف خود توصیه نمود. آنگاه مغیره جهت دلجویی از زیاد، عازم فارس شد و نامه دوم معاویه را تقدیم وی نمود. و با اینکه زیاد در ابتدا پس از مطالعه نامه معاویه آن را بصورت نمادین زیر پا گذاشت اما پس از مذاکرات مغیره بر سر دو راهی قرار گرفت تا جایی که از مغیره خواست راه ثواب را به او نشان دهد. مغیره گفت بعقیده من ریسمانت را به ریسمان معاویه متصل کنانگاه زیاد در خرخشی آشکار به معاویه متمایل شد

با نگاهی دقیق به ماجرای استلحاق میتوان دریافت که سفیر با درایت معاویه که از نظر زیاد، دارای وجهت و فتانت قابل توجهی بود توانست در مدت زمانی کوتاه با تامین خواسته‌های زیاد، و بدور از تهدید و خشونت او را شام بازگرداند. به همین جهت زیاد در سال ۴۲ هجری از فارس

عازم شام شد. اما درباره انگیزه اصلی زیاد از پذیرش این الحاق، باید گفت که این موضوع یکی از ابهامات تاریخ است. تنها آنچه با تکیه بر مبانی عقلی و نقلی می‌توان برداشت کرد این است که دل‌بستگی زیاد به مسئله خلافت او را به این ورطه کشاند.

منابع

- ۱- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید. (۱۳۷۴). جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه: مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی
- ۲- ابن‌اثیر، عزالدین، (۱۳۹۸ق). الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالفکر
- ۳- ابن‌خلکان، احمد بن محمد. (۱۳۸۱)، منظر الاسلام و فیات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، ترجمه علی بن احمد سنجرى، ارومیه: نشر دانشگاه ارومیه
- ۴- ابن‌خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۳). العبرو دیوان المبتداء، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات.
- ۵- ابن‌عبدالبر، یوسف بن عبدالله. (۱۴۱۲ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: نشر دار الجیل
- ۶- ابن‌عبدربه، احمد. (۱۹۸۷م)، العقد الفرید، بیروت: دارالکتب العلمیه
- ۷- ابن‌عساکره، علی. (۱۴۱۵ق) تاریخ دمشق، بیروت: دارالفکر
- ۸- ابن‌کثیر، اسماعیل، (۱۴۲۶ق). البدایه والنهایه به تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالصادر
- ۹- ابواسحق ثقفی، ا. (۱۳۹۵ق)، الغارات، تهران: ناشر انجمن آثار ملی
- ۱۰- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (۱۳۶۸). الاغانی، ترجمه: محمدحسین مشایخ فریدنی، تهران: علمی و فرهنگی
- ۱۱- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود. (۱۳۷۱). اخبار الطوال، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی
- ۱۲- الحوفی، احمد بن محمد. (۱۳۸۴ق)، ادب السیاسه فی العصر الاموی، بیروت: ناشر دارالقلم
- ۱۳- امینی، عبدالحسین. (۱۴۱۶ق)، الغدیر فی الکتاب والسنه و الادب، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه
- ۱۴- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۹۷ق). انساب الاشراف، بیروت: موسسه العلمی للمطبوعات

- ۱۵- تستری، محمد تقی. (۱۴۱۰ق)، قاموس الرجال، قم: نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی
- ۱۶- جواد، علی. (۱۹۷۶م)، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت و بغداد: دارالعلم للملایین و مکتبه النهضه
- ۱۷- حسینی طهرانی، محمدحسین (۱۳۸۵). امام شناسی، تهران: نشر علامه طباطبایی؛ نورملکوت
- ۱۸- خویی، حبیب الله. (۱۸۳۲)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تهران: ناشر مکتبه الاسلامیه
- ۱۹- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۰۹ق). تاریخ اسلام و وفيات المشاهیر، به کوشش دکتر عمرالسلام، بیروت، دارالکتب، العربی.
- ۲۰- رحمتی، محمدرضا، (۱۳۸۶). مهاجرت‌های قبایل عرب از عراق به خراسان در دوره حکومت زیاد، مجله تاریخ و تمدن اسلامی، ۳(۶)، ۱۹.
- ۲۱- زمخشری، محمود. (۱۴۱۲ق)، ربیع الابرار ونصوص الاخبار، بیروت: ناشر موسسه الاعلمی للمطبوعات
- ۲۲- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- ۲۳- سبط ابن جوزی، یوسف. (۱۳۷۶)، تذکره الخواص من الامه بذکر خصائص الائمة، قم: ناشر الشریف الرضی
- ۲۴- سنگری، محمدرضا، (۱۳۹۹). زیاد بن ابیه؛ چهره‌ خشن تاریخ اسلام، رشد آموزش تاریخ، (۷۵)
- ۲۵- صاحب جواهر، محمد حسن. (۱۳۹۸)، جواهر الکلام، ترجمه اکبرنائب زاده، تهران: نشر خرسندی
- ۲۶- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۹۸). تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر
- ۲۷- حسین، طه (۱۳۵۴). علی و فرزندان، ترجمه: محمدعلی شیرازی، تهران: گنجینه
- ۲۸- قمی، عباس. (۱۳۹۳)، سفینه البحار، ترجمه هادی صلواتی، تهران: ناشر موسسه انتشاراتی کتاب عقیق، دفتر نشر نوید اسلام
- ۲۹- مادولونگ، ویلفرد. (۱۳۸۵). جانشینی حضرت محمد (ص)، ترجمه: احمد نمایی، جواد قاسمی و محمد جواد مهدوی، مشهد: پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی
- ۳۰- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، تهران: نشر موسسه الوفا

- ۳۱- مسعودی، علی بن حسین. (۱۴۰۶ق). مروج الذهب ومعادن الجوهر، به کوشش دکتر مفیدمحمدقمیصه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۳۲- نویری، احمد، (۱۳۶۴). نهاییه الارب فی فنون الادب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیر کبیر
- ۳۳- یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۷۴). تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی
- ۳۴- موسوی تنیانی، اکبر، (۱۴۰۰)، نقش زیادبن ابیه در تقویت و تثبیت حکومت بنی امیه شماره ۲۸۴
- ۳۵- بیک، هانیه، تفضلی، عباس علی، (۱۳۸۸)، استلحاق زیادبه ابوسفیان انگیزه‌ها و پیامدها، مجله تاریخ و تمدن اسلامی شماره نهم
- ۳۶- بیک، هانیه، تفضلی، عباسعلی، جلیلی، مهدی. (۱۳۸۹). نقش زیاد بن عبید در تکمیل تشکیلات اداری امویان. تاریخ و فرهنگ، ۴۲(۱).
- ۳۷- Nobari, H. J. (۲۰۲۱). Types of Punishment for the Offenders and How to Punish and Its Etiquette in the Life of Imam Ali (AS). International Journal of Multicultural and Multireligious Understanding, ۸(۸), ۳۶-۴۶.